

درباره برتره‌های علی احمدی پیروز

در گالری «طراحان آزاد»

زیبا باید دور از دسترس باشد

بهر روز ایلیاسی

■ نمی‌خواهم آغاز کلامم شرح جایگاه زنان در اندیشه کهن‌الگویی باشد یا بگویم جایگاه اسطوره‌ای زنان چگونه شکل گرفته و دوران ایزدبانویی را چگونه از کف داده و در چه سیری به تمکک درآمده‌اند یا سنایش زنان در ذهن و زبان هنرمندان چه وجهی از هستی آنان را آشکار می‌کند. نمی‌خواهم بگویم اکنون در جامعه ما زنان چه درصدی از بافت جمعیتی را تشکیل می‌دهند و منزلت و موقعیت اجتماعی‌شان چگونه است یا بگویم طرح مسایل زنان در دوران متأخر چه تأثیری بر کیفیت زندگی آنان گذاشته است و چه مقدار از اهداف آنان را برآورده کرده است، چراکه اینها کماکمال پرسش‌اند و پرسش باقی مانده‌اند. تاریخ، جامعه‌شناسی، روانکوی، هنر و ادبیات شاید هر کدام از منظری بتوانند پاسخگوی بخشی از پرسش‌ها باشند؛ ضمن آنکه هر روز طرح مسایل جدیدی درباره زنان فتح باب گفتمان‌های تازه‌ای استست درباره زن و امور زنان و هر کدام مباحثی با خود به همراه می‌آورند. دامنه نگرش به زن از فاصله زن‌ستیزی «هیچ» تا زن‌باوری «هوبوار» و «بی‌نگاری» است که این تز و آنتی‌تز در نقطه‌ای لاینحل و بی‌سرانجامی تاکنون تداوم هم‌زیستی زن و مرد را ممکن کرده است. علی احمدی پیروز نیز مانند بسیاری از هنرمندان به موضوع زن پرداخته است. دعوت زنان بر بوم‌ها برای «نگریسته شدن» نگریسته شدن به مثابه اغواگری، اغواگری ابرّه و از سوی دیگر اغواگری خود نقاشی، رنگ و فرم به شکل توانمان خود چالش دیگری برای مخاطب است. زنانی که دعوت به تماشای می‌کنند، تماشای کردن و تماشای شدنی که تا به آن حد پیش رفته که بینی خود را بر شیشه بخارگرفته روبه‌رو بچسبانی و تصویری از صورت نواضح را در آن سبوس سد شیشه‌ای بیایی، تصویری که از موقعیت سخن می‌گوید، موقعیت ابرّه، سوزّه مخاطب، اثر و آنچه این وضعیت را رقم زده است. پرتوهای بزرگ اندازه احمدی پیروز در گالری طراحان آزاد از فاصله دور دعوت به تماشای می‌کنند و هرچه نزدیک‌تر می‌شوی باز جایی برای دیدن هست، نگاه تا جایی که به شیشه‌های بخارگرفته می‌رسی و نگاه ناپرهیز گارانه بیننده را سطح شیشه بخارگرفته سد می‌کند. تا اینجا هر مرد و زنی به دین رغبی می‌شوند و از اینجا به بعد بیننده با یکی از چالشی‌ترین امور در هنرهای معاصر و گذشته یعنی حضور و چگونگی حضور و عدم حضور روبه‌رو می‌شود. جالب آن است زن و آثار مرتبط به آنان در فضایی انتقادی متأخر بیشترین حجم اوراق نوشته را به خود اختصاص داده است. آثار چونی «دین بیگانه» اثر «مونا هاتوم» و «شام آخر» اثر «جودی شیکاگو» مثال‌های خوبی دراین‌باراند. علی احمدی پیروز در برابر زن موضعی نسبتاً شفاف دارد. او زن را معاصر و رودرروی خود دیده است و تلاش کرده است از زاویه همین معاصریت بیان تصویری خود را شکل دهد.زنان در پرده‌های احمدی پیروز چشم در چشم مخاطب دعوت به دیده شدن دارند تا جایی که سد شیشه‌ای بخارگرفته اخطار می‌کند به درنگ و در پرسش در پی یارد و آغاز پرسش آغاز مطالبات زنان «تنها» از مخاطبان است. فضای تجسمی حاکم برنقاشی‌هافضای دیالکتیکی بین مخاطب و اثر نیست، موضوع نگریسته‌شدگی زن است. بیایی از ساختاری تو در تو از سازوکار حاکمیت، بیانی که بدون استعاره و به «زبانی تجسمی» به نمایش درآورده است. همین ویژگی را می‌توان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این مجموعه دانست. زنان بر بوم‌های احمدی پیروز زنان تیبیک یا نماینده طبقه‌ای خاص، فرهنگ یا خرده‌فرهنگ نیستند، به دلیل آنکه چهره آنان بسیار نزدیک است و مخاطب فقط چهره را می‌بیند نه جایگاه و موقعیت اجتماعی، نه شرایط، نه روابط، که نقش هیچ‌کدام در این آثار تعریف نشده‌اند. به نظر می‌رسد نقاش تعمداً از تعریف نقش‌ها سر باز زده است، این نوع تابذلکلی، تنهایی و انزوا دیگر برای مخاطب امروزی چندان آزادهنده نیست، که خود او نیز کمابیش این بحران‌ها را تجربه کرده یا هر روزه شمار فراوانی از آنان را نه به این دقت نگریسته و از کنار آنان گذشته است. به زعم نگارنده اگرچه زن بر بوم‌های احمدی پیروز زن «صداقی» است، اما هر گاه حضور مرد در پرده‌ای شکل می‌یابد، مرد نوعی است. حضور مرد نوعی، تبدیل سوزبه به ابرّه و حضور نقاش در پس شیشه مواجه که فاصله‌نام حضور زن را اعلام می‌کند، تفاوتی بنیادین در دید، اندیشه و سپهر زیست یادآور عکاسی‌های داری ژست «سیندی شرم» است که ورست هنرمند نقاش با بی‌تفاوتی متظاهر انانی است که برای بیشتر مردان اجتماع به شکل نقاب‌هایی ضخیم بر چهره درآمده است، نقاب‌هایی که مردان اجتماع ما همیشه قدرت و تحکم خود را در گرو حفظ آن دانسته‌اند. به هر تقدیر نقاشی برش‌هایی از وضعیت زن معاصر را نیز گزارش داده است.

■ از شکل‌گیری بنیاد ایران درودی بگوئید و اینکه از چه زمانی تصمیم به تاسیس این بنیاد گرفتید؟ از سال‌ها پیش تصمیم گرفته بودم، از هر دوره نقاشی‌هایم، یک یا دو اثر برای خودم نگاه دارم و همین کار را هم کردم. اما هم‌راه سال ۱۳۴۸ که اثر «فت» در مجلات معتبر دنیا در دو صفحه رنگی چاپ شد، وقتی مجله «لایف» را ورق می‌زدم آرزو کردم قبل از مرگم موزه‌ای از نقاشی‌هایم را ببینم، چرا که با چاپ اثر «فت» در مطبوعات جهان، (که شاملو آن را «رگ‌های زمین رگ‌های ما» نامگذاری کرد)، به گونه‌ای به عنوان یک نقاش ملی در عرصه هنر معاصر ایران حضور پیدا کرده بودم. از آن پس به نظر خودم بهترین کار‌هایم را برای تحقق بخشیدن به این آرزو کنار گذاشتم. اگر آنها را فروخته بودم، پولی که از فروش آنها به دست می‌آوردم تاکنون خرج شده بود، ولی اکنون با حفظ این آثار می‌توانم با برپایی موزه، وظیفه‌ام را به عنوان یک هنرمند ملی به انجام برسانم. امروز دیگر با ثبت رسمی این بنیاد و بخشیدن حدود ۲۰۰ اثر به آن، اولین مرحله تحقق این آرزو انجام شده است. امیدوارم هیات امنای این بنیاد که همه از انسان‌های شریف و با فرهنگ ملک‌ت‌مان هستند، سایر کار‌ها را سرانجام دهند.

این برای اولین بار است که بنیادی با آثار و به نام یک زن برپا می‌شود... در تاریخ پر افتخار گذشته وطن‌مان هنرمند و شاعر زیاد داشته‌ایم و داریم. اما در تاریخ‌مان زن نقاش نداریم. اگر هم در گذشته‌گان با فرهنگ‌مان، زنی نقاش وجود داشته است، نامی از او باقی نمانده است. همیشه فکر کردم آرزوهای یک انسان تعیین‌کننده مسیر زندگی اوست. من هم آرزو داشتم به عنوان نخستین زن نقاش ایرانی ماندگار بمانم. حالا فکر می‌کنم آن را به دست آوردم. با داشتن چنین آرزویی به خودم می‌یالم. باورهای انسان در شکل بخشیدن به سرنوشت، نقش عمده‌ای را بر عهده دارند. من نیز با باور‌هایم سرنوشت خودم را ساختم.

گرچه چنین آرزویی ممکن است خودخواهی یا خودپسندی جلوه کند، ولی کسانی که با من و آثارم آشنا هستند می‌دانند که گفته من بدور از این وصله‌است. از پروردگار سیاست‌گزارم که عمری طولانی به من عطا کرد تا به نخستین مرحله اجرای این آرزو برسم. شادمانی من، نه فقط به این خاطر است که بنیادی به نامم ایجاد شده یا قرار است موزه‌ای برای آثارم ایجاد شود، بلکه به این خاطر است که توانستم یکی از چهره‌های «زن ایرانی» را، در نقاط بسیاری از دنیا معرفی کنم. فکر می‌کنم حق این را داشته باشم که در کنار هومونام از این موضوع احساس غرور کنم.

اهداف بنیاد چیست؟

هدف اصلی ایجاد این بنیاد، احداث موزه‌ای برای نگهداری بیش از ۲۰۰ تابلویی است که از طریق بنیاد به ملت ایران هدیه کردم. از آنجا که هیات امنای بنیاد از میان بزرگان حوزه‌های مختلف فرهنگی و هنری انتخاب شده‌اند، بی‌شک کارشان را به خوبی انجام خواهند داد. در این بنیاد برنامه‌های دیگری هم پیش‌بینی شده است، از جمله ایجاد کلاس‌هایی برای آموزش هنرهای تجسمی از طریق سمعی و بصری و تشویق هنرچوایان با تربیت‌دادن مسابقات و برگزاری نمایشگاه‌هایی از آثار جوانان در سالن‌های دیگر موزه. خلاصه کنم: ایجاد یک مجموعه فرهنگی – هنری برای شناساندن هنر معاصر ایران.

کدام کار‌های تان را به بنیاد هدیه کردید؟ آیا کار‌هایی که در آینده انجام خواهید داد را به بنیاد هدیه می‌کنید؟

قطعا آثار جدیدم را هم به بنیاد هدیه خواهم کرد. حدود دو سال قبل، برخی از تابلوها را با سختی زیاد از منزلم در پاریس به ایران منتقل کردم. بعضی از این تابلوها به خاطر اندازه بزرگی که داشتند، قابل حمل با هواپیما نبوده و مجبور شدم آنها را با کامیون به ایران بفرستم.

آیا کار‌هایی که قبلا به موزه‌ها و جاهای دیگر داده‌اید بشماران نمی‌رسند؟ دوست نداشتید آنها هم در بنیاد باشد؟

لاید بار‌ها شنیده‌اید که آثار یک هنرمند مانند فرزندان او هستند. هر کس این حرف را زده، کلاماً درست گفته است. به تکتک آثارم تعلق خاطر فراوانی دارم. با این آثار و در این آثار زیستم، برای من آنها موجودات زنده‌ای هستند که هر یک از آنها به نوعی تک‌ای از روحم را در خودشان جای داده‌اند. من حس‌ها و اندیشه‌هایم را در آنها نقش زده‌ام. پس چیزی به گراف نگفتم‌ام اگر بگویم با آنها روحم را در دنیا منتشر کردم. شاید برای‌تان عجیب باشد که اکثر با خریداران آثارم تماس می‌گیرم و حال تابلو‌هایم را جویا می‌شوم. یکی از دلایلی که در حراج‌ها شرکت نمی‌کنم این است که آنجا خریداران را نمی‌شناسم و نمی‌دانم با چه نیتی کار را می‌خرند. آیا قصد سوداگری با آنها را دارند؟ خلاصه اینکه من خریدارانم را انتخاب می‌کنم. به این ترتیب تکت‌ک خریداران آثارم را به اسم و نشانی می‌شناسم و می‌دانم کدام تابلو نزد چه کسی است. با این همه باید بگویم که سرنوشت هر فرزندی است که روزی از مادرش جدا شود و دنبال سرنوشت خود برود. اما با وجود این دل‌تنگی‌ها از این موضوع رضایت قلبی دارم که آثارم در نقاط مختلفی از این دنیای پهناور حضور دارند و بازدیدکنندگان از ملت‌های مختلف وقتی نگاهی به زیر تابلوها می‌اندازند تا خالق اثر را بشناسند، نام کوچکش را در پیوند با سرزمین پرشکوه و جادوده‌اش «ایران» می‌خوانند.

به نظر خودتان شاهکار شما کدام آثار تان است: کاری که عمیق‌ترین دریافت شما را منتقل کرده باشد؟ «جران خلیل جبران» که نویسنده مورد علاقه من است، جمله بسیار عمیقی دارد که نقل به مضمونش این است: فرزندی در زهدانم آبستن است که نمی‌دانم کی و چگونه می‌توانم آن را به دنیا بیاورم. من هم معتقدم که بهترین اثرم آن اثری است که هنوز خلق نکرده‌ام، خلاقیت، مقوله‌ای است

گفت‌وگو با «ایران درودی» در آستانه نمایشگاهش در تهران:

چشم ایرانیان برای نقاشی تربیت نشده است

مرجان صائبی



عکس: حسین طالبی/بنیاد ایران درودی

«ایران درودی» در هفتاد و پنجمین بهار زندگی‌اش همچنان به آفرینش هنری مشغول است، از آخرین نمایشگاه درودی در ایران دو سال می‌گذرد و این بانوی نقاش پنجاه و هفتمین نمایشگاه خود را بیستم اردیبهشت در خانه هنرمندان برگزار می‌کند؛ نمایشگاهی که شماری از آثار آن تاکنون به نمایش در نیامده‌اند. از قرار معلوم خانه هنرمندان تمامی سالن‌های خود را در اختیار این هنرمند قرار داده تا میزبان چهره شناخته شده نقاشی معاصر ایران باشد. درودی، به تازگی آثارش را به بنیادی با عنوان «بنیاد ایران درودی» بخشیده است. این بنیاد که به همت جمعی از بزرگان فرهنگ و هنر و تحت نظارت این نقاش برجسته تاسیس شده، مشغول ایجاد موزه‌ای جهت نگهداری این آثار است. این نقاش، دانش آموخته دانشکده عالی هنرهای زیبای پارس (بوزار) در رشته نقاشی، مدرسه لوور پاریس در رشته تاریخ هنر معاصر، دانشکده سلطنتی بروکسل در رشته ویترا و استیتو آرسی. آنپوبورک، رشته کارگردانی سینما و برنامه‌های

عرصه‌های مختلف زندگی بشر در قرن بیستم، تحت تأثیر حرکت جسورانه او متحول شد. ژان کوکتو، شاعر و نویسنده بزرگ فرانسوی در نامه‌ای که ۱۵ روز قبل از مرگش برایم نوشت، جمله بسیار عمیق و پرمعنایی دارد. او می‌گوید: «می‌دانم نقاشان جوان شما از چه نیرو‌هایی فرمان می‌برند، اما اگر از نیرو‌های نافرمانی، فرمان ببرند من آنان را تایید می‌کنم و درود‌هایم را از صمیم قلب نثارشان می‌کنم.» هنر عرصه نافرمانی‌هاست. از همین جهت است که هنر همواره در طول تاریخ دچار دگرگونی شده است و هرگز هیچ سبک و مکتبی ماندگار نمانده است. هنرمند وقتی از نیرو‌های نافرمانی پیروی می‌کند، بی‌شک روی جامعه پیرامون خویش نیز تأثیر می‌گذارد.

هنری که جهان ما را ساخته است، تأثیر‌گذارترین عامل پیشرفت انسان در طول تاریخ بوده است. اجتناب‌ناپذیر است که این هنر معاصر در افکار عمومی هومونام نیز تأثیر بگذارد، ولی به زمان بیشتری نیاز دارد.

نقاشی ایران را در حال حاضر چگونه می‌بینید؟ آیا جایگاه واقعی خودش را دارد و از نظر سبک، تکنیک و مفهوم مسیر درستی را طی می‌کند؟

تاریخ نام درستی است که ما ملت بسیار باهوشی هستیم و مستعد. آثار نقاشان جوان ما مدرک انکار‌ناپذیر این واقعیت هستند. حضور کمپیوتر و اینترنت و دیدن آثار هنرمندان بزرگ جهان، سبب شده است که هنرمندان ما راه رستنی را انتخاب کنند. موفقیت چشمگیر هنرمندان ما در این فاصله نهم‌ساله، به عقیده من، به نوعی میانبر زدن است. تاریخ در ۵۰ سال آینده به پاسخ شما جواب مثبتی خواهد داد.

سال گذشته چاپ یازدهم کتاب «در فاصله دو نقطه...»ای شما برای مدت شش ماه نایاب شد و سه ماه از انتشار دوازدهمین چاپ آن می‌گذرد، به نظر شما چگونه این کتاب تا به این حد در میان مخاطبان فارسی‌زبان مورد توجه قرار گرفته است؟ می‌توان گفت نقاش بودن شما و قدرت به تصویر کشیدن خاطرات با کلمات توانسته تااین حد مخاطب از تباط‌و برقرار کند؟

چند نفر از دوستان نویسنده، از کتاب تعریف کرده‌اند. اما برای من این کتاب بیشتر از آنکه یک متن ادبی باشد، تمام صداقت من در مواجهه با مردمی است که عاشقانه در کنارشان زیست‌ام. اگرچه معتمد نقاش برای گفتن و شنیده شدن، نیاز به واژه ندارد و بدون واسطه با حس ادما را تباط برقرار می‌کند، من هم تمام آنچه را که در توانم بود طی بیش از نیم‌قرن فعالیت هنری‌ام برای آنها که می‌خواهند بدانند، گفته بودم. اما همواره ناگفته‌ای در پس خاطرات و تجربیاتم باقی مانده بود که احساس می‌کردم همچون رسالتی سنگین روی دوشم است. اینکه ایران درودی کیست؟ که بوده؟ چیزهایی را که در نقاشی‌هایش با شمای مخاطب در میان گذاشته یا بپیمودن راه در کدام هزارتوی پریچ و میهم کسب کرده است؟ همیشه گفت‌ام که انسان خوشبختی هستم، هم برای آن چیزی که می‌خواستم باشم و حالا هستم، هم برای آنچه می‌خواهم باشم و می‌دانم خواهم توانست. یکی از دلایل مهم این خوشبختی را همیشه این می‌دانستم که من از معدود آدم‌هایی هستم که محضر بزرگان قرن نوشدن را در ک کرده است. برای مثال در ایران مصاحب کسانی چون داوود ابراهیم‌پور، دکتر پرویز ناتل خلاری، احمد

نگاهی به نمایشگاه آثار مجید عباسی فراهانی

در «گالری شیرین»

نقرت از جنگ بر پرده آبی

محمدحسین توکلی

■ جنگ، درگیری و اتفاقاتی از این دست همواره دغدغه بزرگی برای هنرمندان بوده و ذهن آنها را مشغول کرده است. هنرمند، در هر رشته‌ای همواره تأثیر زیادی از محیط اطرافش گرفته و می‌گیرد. محیط پیرامون، او را به شدت تحت‌تأثیر قرار می‌دهد و زمانی که حرفی از جنگ به میان می‌آید نمی‌تواند سکوت کند و تأثیرپذیری از این فضا که بر روح او هم تأثیری می‌گذارد سبب می‌شود تا به دنبال راهی برای بروز‌ریزی و همچنین شکستن سکوت درونی‌اش باشد. هیچ چیز بهتر از اثری که خلق می‌کند نمی‌تواند جلوه‌گر درونش باشد، اما اینکه چطور این حس و حال پرداخت شود و تبدیل به اثری هنری شود، مساله دیگری است.

«به این فکر کرده بودم که چطور می‌توانم از جنگ بگویم، چطور می‌توانم این حس و حال را نشان دهم، بهتر بود فکری جدیدتر بکنم و فکر به این کار و حرکت نو، در راستای دوره جدید کاری من از سال ۸۷ به بعد بود. از آن دوره به بعد تصمیم داشتم نقاشی روی بوم را در کار‌هایم کم‌رنگ‌تر کنم و وارد فضای شخصی‌تری در کار‌هایم شوم، برایم مهم بود که کارم متمایز و شخصی باشد، نقاشی روی بوم از گذشته مرسوم بوده و هست ولی سهم بزرگی که از زندگی امروزی داریم تکنولوژی است که به نظرم می‌توان از آن به نحوه درستی استفاده کرد. در کنار بحث اجرایی و پرداخت اثر، از لحاظ مفهومی با این مساله روبه‌رو شدم که انسان دیروز به خاطر حیاتش می‌جنگید و انسان امروز به خاطر نیاز‌ها و خواسته‌هایش، این مساله که انسان امروز به مراتب مخرب‌تر از پیشینیان است برایم مهم شد و درصدد اجرای آثاری در این زمینه برآمدم.

این‌ها حرف‌های مجید عباسی است که اخیراً در گالری شیرین آثارش را به نمایش گذاشته این هنرمند در نمایشگاه اخیرش دنباله دغدغه‌های فکری خود در زمینه جنگ و تأثیرات دیدار دورش با خون و خونریزی را گرفته، آثار که به نوعی حاصل تجربه‌هایی در دو سال اخیر او به حساب می‌آیند و این روز‌ها به صورت تابلوهایی نورانی در سرتاسر گالری شیرین حضوری خاصی دارند.

عباسی از مفهوم تخریب، در کارهای نمایشگاه

اخیرش به صورت متفاوتی استفاده کرده است، او دقیقاً بخشی از تابلو را به صورت هدفمند تخریب کرده است. همان‌طور که انسان گاه بنایی می‌سازد و مدتی بعد آن را خراب می‌کند، این هنرمند هم دقیقاً به صورت سمبلیک این کار را روی تابلوهایش انجام داده است. تابلوهای



ساخته‌شده با شلیک و انفجار تخریب شده‌اند، تنگ و تأثیری که برچا می‌گذارد به عنوان عنصری مهم در این مجموعه مجید عباسی استفاده شده و اسلحه در معنای مختلف با سلاح در تابلوها به کار گرفته شده است. برای این هنرمند که تاکنون نزدیک به ۹ نمایشگاه انفرادی و بیش از ۲۰ نمایشگاه گروهی داشته و تجربه‌های گوناگونی را در آن به مرحله اجرا رسانده، در نمایشگاه اخیر بسیار مهم بوده که مخاطب کار‌هایش انقدر مجذوب اثر شود که لحظه‌هایی در کنار تابلو و از نزدیک به فکر برود، آنقدر آسان بتواند ارتباط برقرار کند که نیازی به سوالاتی از جنس چرا و چگونه نداشته باشد. در کاتالوگ نمایشگاه و کتاب‌دشتی که خود او برای این نمایشگاه نوشته به این مساله ویژه‌ای داشته است: «هر جست‌وجوی راه دیگری بودم تا مخاطب پیش از هر درک و دریافتی ابتدا مجذوب اثر شود.» تابلوهای این هنرمند مانند چراغ خواب‌هایی پر معنای هستند، تکتک عناصر در کنار هم آمده‌اند تا فضای کلی، بسته‌بندی شده، تقدیم به بیننده اثر شود.

اینکه فضا تاریک باشد و آثار روشن، نه تنها از لحاظ اجرایی کار‌ها را متفاوت کرده، بلکه از لحاظ مفهومی هم کمک‌کننده بوده است. بیننده در فضای گالری قدم می‌زند، در سکوتی پس از یک توقف قرار گرفته، اگر گوش‌هایش را تیز کند صدای شلیک گلوله‌ها و انفجار دیده‌شده را خواهد شنید که حالا تبدیل به سکوت شده‌اند و اثرشان در کنار دیگر عناصر تابلو را اساست، رگ‌های نوری که از میان تابلو و از پشت صفحه اصلی به بیرون می‌تابد، شبیه به جایی برای فرار و راهی روشنایی هستند. عناصر مهم دیگر که تأثیرپذیری کار‌ها را بیشتر هم می‌کند، یکی عکس‌هایی از چهره‌های مهم و گنگ است که به جایی نامشخص خیره شده‌اند، با دست‌هایی باز گویی که در زندانی رها هستند و دیگری متن‌هایی که در سرتاسر کار قرار گرفته شده‌اند، متونی بی‌نقطه که سبب سوءتفاهم دریافتی مخاطب هم می‌شود. ممکن است که معنای کلی جمله قابل درک باشد اما هر کلمه می‌تواند با تغییر نقطه‌ها معنا و مفهوم دیگری داشته باشد.